

دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه  
سال ۷، شماره ۲۶، خرداد و تیر ۱۳۹۸

## دختری درون قلعه است؛ قلعه دخترها و داستان‌هایشان

پدرام جم<sup>۱\*</sup>

(دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۲ پذیرش: ۱۳۹۸/۱/۱۷)

### چکیده

شماری از قلعه‌های ایران قلعه دختر نام دارند. درباره دلایل انتخاب این نام دو نظر اصلی بیان شده است. نخست اینکه به دلیل سختی دسترسی و ناممکن بودن تصرف آن‌ها چنین نامیده شده‌اند، دیگر اینکه این نام نشان‌دهنده اختصاص این اماکن در گذشته‌ای دور به ایزدی باستانی همچون اناهیتاست. نظر اخیر به دلیل تمایل ایرانیان معاصر به بازشناختن مضامین باستانی در آثار و بناهای تاریخی، محبوبیت نسبتاً زیادی یافته و به نوبه خود، شناسایی منشأ برخی از مکان‌های مقدس، همچون زیارتگاه‌های زنان زرتشتیان و مسلمانان را تحت تأثیر قرار داده است. این مقاله اعتبار تاریخی این دو نظر را ارزیابی می‌کند و نشان می‌دهد که این نام‌گذاری، به دشواری بودن ادعاشده آن قلعه‌ها و یا دین باستانی ایران ارتباطی ندارد. این مقاله نشان می‌دهد که نام‌گذاری این قلعه‌ها محصول خیال‌پردازی عامه مردم بوده و از گنجینه قصه‌ها و روایت‌های عامیانه بهره برده و بُن‌مایه مشترک آن‌ها، حضور دختری در قلعه است. گونه‌هایی از قصه‌های عامیانه که با نام‌گذاری قلعه دخترها در ارتباط بوده‌اند، در این بررسی معرفی شده‌اند.

**واژه‌های کلیدی:** قلعه دختر، قلعه‌های ایران، اناهیتا، قصه‌های عامیانه، فرهنگ عامه، چهل دختران.

۱. استادیار تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول).

\* jam1977@ferdowsi.um.ac.ir

## ۱. مقدمه

شماری از قلعه‌های ایران «قلعه دختر» نام دارند یا با نامی به همین معنا در زبان‌های رایج در ایران شناخته می‌شوند؛ مانند «قیز قالاسی» در آذربایجان. تعداد دقیق قلعه دخترها معلوم نیست و دربارهٔ پراکندگی آن‌ها تحقیقی صورت نگرفته است. به جز موارد انگشت‌شماری همچون قلعه دختر میانه و قلعه دختر تنگاب فیروزآباد، بیشتر قلعه‌دخترها چندان شناخته‌شده نیستند. در مجموع، دست‌کم به چهل مورد از این قلعه‌ها در منابع مکتوب اشاره شده، اما احتمالاً تعداد آن‌ها بسیار بیش از این بوده که یا در جایی از آن‌ها نامی به میان نیامده و یا نام آن‌ها به فراموشی سپرده شده است.

قلعه دخترها منحصر به ایران نیستند. در افغانستان، آسیای مرکزی، قفقاز، آسیای صغیر و حتی در سرزمین‌های دورتر تا اروپا (نک بعد) قلعه‌هایی با نام‌هایی به همین معنا می‌توان یافت. دربارهٔ اینکه چرا قلعه دخترهای ایران چنین نامیده شده‌اند، دو نظر اصلی بیان شده است. نظر قدیم‌تر، دشواررس بودن یا تصرف‌ناپذیر بودن فرضی آن قلعه‌ها را به قیاس با باکرگی دختران دلیل این نام‌گذاری می‌داند. آنجا که ابوالفضل بیهقی دربارهٔ قلعهٔ هانسی می‌گوید: «این قلعه را از هندوستان قلعهٔ العذراء نام بود، یعنی دوشیزه که به هیچ روزگار کس آن را نتوانسته بود ستدن». چنین معنایی از آن نام در ذهن دارد (بیهقی، ۱۳۸۸: ۵۳۵). قلعهٔ خاتون گرجستان نیز که بنا به وصف فضل‌الله روزبهان خنجی «عذاری آن قلعه را عفت به مرتبه‌ای است که در عقد ازدواج تسخیر هیچ کفوی از ملوک درنیامده، و بکر حصارش چون بکره حصار از افتضاض توب مضروب همواره مصون و محصون بوده»، شاهد دیگری برای چنین تعبیری است (خنجی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۱۶). این ادعای جیمز موریه که نام دختر را عموماً برای همهٔ جاهایی که به سبب موقعیت طبیعی خود نفوذناپذیرند می‌توان یافت، انعکاسی از همان تعبیر است (Morier, 1818: 310).

در عصر حاضر، محمدابراهیم باستانی پاریزی نظر دیگری را دربارهٔ قلعه دخترها مطرح کرد. بنا به نظر او، قلعه دخترها یادگاری از معابد اناهیتا/ناهید، ایزدبانوی آب در ایران باستان‌اند و لفظ «دختر» در نام این قلعه‌ها به آن ایزدبانو اشاره دارد. نظر باستانی پاریزی در جامعهٔ ایرانی، چه در میان دانشگاهیان و چه مردم عادی، مقبولیت فراوان

دختری درون قلعه است؛ قلعه دخترها و داستان‌هایشان \_\_\_\_\_ پدram جم

یافت. این نظر، برای بررسی پیشینه بعضی مکان‌های مقدس زرتشتیان و مسلمانان که لزوماً جزء «دختر» در نام آن‌ها دیده نمی‌شود و برای اثبات ارتباط میان آن‌ها با اناهیتا مورد استناد قرار گرفت و گهگاه دلیلی برای انتساب این قلعه‌ها به دوران پیش از اسلام دانسته شد (نک: زمانی، ۱۳۵۰: ۳۹۲-۳۹۳، ۴۰۲؛ Boyce, 1967: 36؛ Boyce, 1989: 1003-1005).

مقاله حاضر به بررسی اعتبار این دو نظر می‌پردازد و توضیح تازه‌ای برای دلیل نام‌گذاری قلعه دخترهای ایران و سرزمین‌های همسایه مطرح می‌کند. این مقاله این فرضیه را مطرح می‌کند که نام‌گذاری قلعه دخترها، با محبوبیت چند گونه از داستان‌های عامیانه با بن‌مایه اصلی حضور دختری در قلعه در ارتباط است.

## ۲. قلعه دختر؛ قلعه نگشوده یا نیایشگاه اناهید؟

اگرچه اسناد و مدارک تاریخی کافی برای مطالعه بسیاری از این قلعه‌ها وجود ندارد؛ اما همان‌اندک شواهدی که از زمان رونق آن‌ها به جا مانده، نکته بسیار مهمی را آشکار می‌کند. بی‌تردید نام اولیه هیچ یک از این قلعه‌ها «قلعه دختر» نبوده و این نام بعدها و پس از متروک شدن به آن‌ها داده شده است. برای نمونه اگرچه در روزگار متأخر یکی از قلعه‌های کرمان با نام قلعه دختر شناخته شده؛ اما در منابع تاریخی کهن‌تر هیچ یک از قلعه‌های این شهر چنین نامی نداشته است. همچنین منسوب شدن برخی آثار تاریخی همچون پل و باغ (باغ دختران/ قیزلار باغی) یا بعضی عوارض جغرافیایی همچون کتل به دختر، نشان می‌دهد که انگیزه نام‌گذاری این قلعه‌ها توجه به یک ویژگی ذاتی در این مکان‌ها و قیاس آن با ویژگی دختر نبوده، وگرنه پل که بنا به کاربردش دشواررس نیست نباید چنین نامیده شود. به علاوه، خلاف مفروض این نظر، قلعه دخترها لزوماً دور از دسترس یا تصرف‌ناپذیر نیستند. برای مثال، قیز قالاسی خوی بر فراز تپه‌ای بنا شده است که ارتفاع زیادی از زمین‌های اطراف ندارد. در مقابل، شماری از قلعه‌های ایران نیز که در طول تاریخ به دشواررس بودن شهره‌اند (برای مثال قلعه قهقهه، قلعه گردکوه...)، قلعه دختر نام ندارند. نکته قابل توجه دیگر آنکه در مواردی قلعه دیگری با نام قلعه پسر (یا نامی به همین معنا در زبان‌های رایج در ایران)

روبه‌رو یا مجاور قلعه دختر هست که قلعه دختر نسبت به آن دیگری لزوماً مرتفع‌تر و دشوارتر نیست.

نظر دوم، یعنی ارتباط قلعه دخترها و اناهیتا، بر این دلایل استوار است: قلعه دخترها همه در نقاط صعب‌العبور قرار دارند؛ بنای آن‌ها اغلب مربوط به قبل از اسلام و به‌خصوص عهد ساسانی است؛ جنبه تقدس و عبادتی دارند؛ قلاع دفاعی معتبری بوده‌اند؛ و اینکه معابد اناهیتا اغلب بر بلندی ساخته می‌شده‌اند آن هم به این دلیل که آب، مظهر اناهیتا، از بلندای کوهساران می‌آید (باستانی پاریزی، ۱۳۴۴: ۲۳۰، ۲۳۴). این نظر، به این پرسش‌های ناگزیر که چرا اغلب دیگر مظاهر آشکار اناهیتا همچون چشمه‌سارها، رودها و کاریزها به اسم‌هایی ترکیب‌یافته با لفظ «دختر» نامیده نشده‌اند و اینکه چرا آثار و عوارض مرتبط با آب چنین نامی ندارند، پاسخی نمی‌دهد. به علاوه، خلاف مدعای باستانی پاریزی، قلعه دخترها جنبه تقدس ندارند (اما نک چهار دختران) و کاربرد آن‌ها متفاوت از قلعه‌های دیگر نیست. شاهدهی هم وجود ندارد که نشان دهد معابد اناهید بر فراز کوهساران و در دژها و قلعه‌ها ساخته شده باشند. بسیاری از ایزدان و حتی شاهان و پهلوانان افسانه‌ای ایران کهن به نحوی با کوه‌ها پیوند دارند و پیوند آنان حتی بسی آشکارتر از ارتباط مفروض میان اناهیتا و کوهساران است. ایراد دیگر نظر باستانی پاریزی این است که در فرهنگ‌ها و سرزمین‌هایی که نمی‌توان نفوذی برای دین کهن ایرانی در آن‌ها متصور شد، قلعه‌هایی به همان معنی لفظی قلعه دختر یا معنایی نزدیک به آن می‌توان یافت. مثلاً بیش از بیست محل با اسم Maiden Castle در انگلستان می‌توان سراغ گرفت (Coates, 2006: 13-19) و مکان‌هایی با نام‌هایی به این معنا در اروپا، غرب آسیا و شمال آفریقا کم نیستند (idem, 23-24). اگرچه بعضی از قلعه دخترها در اعصار کهن بنا شده‌اند و چه بسا زمان بنیاد آن‌ها کهن‌تر از دوره ساسانی باشد (همچون قیز قالاسی سابق‌الذکر که از دوره اورارتوهاست)؛ اما ظاهراً تنها دلیل انتساب بعضی قلعه‌های دیگر به دوره ساسانی، همان «قلعه دختر» نامیده شدن آن‌ها و فرض یکی بودن دختر و اناهید است. به علاوه، چنان‌که پیش‌تر ذکر شد، روبه‌رو یا در مجاورت برخی از این قلعه‌ها، همچون قلعه دختر فیروزآباد، قلعه دختر بیشاپور و قلعه دختر رباط سفید (خراسان) قلعه دیگری با نام قلعه پسر (قلعه کر) وجود داشت که هر

دختری درون قلعه است؛ قلعه دخترها و داستان‌هایشان \_\_\_\_\_ پدram جم

دو بخشی از سیستم استحكاماتي بودند که بر تنگه پایین دست خود نظارت داشتند. باستانی پاریزی این قلعه پسرها را هم بازمانده معابد تیشتر دانسته است (باستانی پاریزی، ۱۳۴۴: ۲۴۲-۲۴۵). اما دلایلی که برای رد انتساب قلعه دخترها اقامه شد، برای قلعه پسرها هم می‌توان ذکر کرد. این را هم نباید از نظر دور داشت که مکان‌هایی که با قلعه‌های دختر در ارتباط دانسته شده‌اند، محدود به قلعه‌ها نیستند. مثلاً در پایین دست قلعه دختر رباط سفید چهارطاقی‌ای بود که درویش‌خانه خوانده می‌شد و بنا به قول مردم، محل سکونت جوان عاشقی بود که در عشق آتشین دختر ساکن در قلعه می‌سوخت (Bellew, 1874: 354).

### ۳. قلعه دخترها و داستان‌های عامیانه

یافتن دلیل نام‌گذاری قلعه دخترها چندان دشوار نیست. بازدیدکنندگانی که کنجکاو بوده‌اند و وجه تسمیه قلعه دخترها را از اهالی محل جویا شده‌اند، گونه‌هایی از قصه‌ای عامیانه را از زبان آن‌ها شنیده‌اند که بن‌مایه اصلی آن، ماجرای دختری ساکن/محبوس در قلعه است. درویشی که در سال ۱۸۸۱ در حوالی میانه هم‌سفر آقا و خانم دیولافوا شد، درباره قلعه دختر میانه به آن‌ها گفت:

پادشاهی دختری داشت زیباروی، نیکو طبع، سروقده و ماهرخ با لبانی لعل‌گون و گردنی سیمین که مانند تذرو می‌خرامید و صدایش به آواز عندلیب می‌مانست. زیبایی عطراگین و جانبخش او هوش‌ریا و دل‌فریب بود. ناگزیر شاهزاده‌خانم از دنیا کناره گرفت تا زیبایی شهرآشوب خود را در کنج تنهایی پنهان کند. پس در ستیغ کوه، جایی که عقاب آشیانه می‌سازد، قلعه‌ای بنا کرد که هیچ راه و کوره‌راهی برای رسیدن به آن وجود نداشت. و کدام بشر فانی شجاعت آن را داشت که از آن صخره‌های شکست‌ناپذیر صعود کند؟ اما روزی چوپانی که در زیبایی شبیه یوسف بود، شاهزاده‌خانم را دید و به خود جرئت داد که در پی گله‌اش روانه شیب تند کوه شود و آواز سر دهد: فرشته‌ای دیدم که شکوهش در این کره خاکی بی‌همتاست. قامت او قبله‌گاه چشمانم شد. اندوهم را نزد آدمیان بیان نخواهم کرد، بلکه دردم را با کسانی در میان خواهم گذاشت که شریک رنج‌هایم باشند. اگر کبوتران وحشی آه حسرت مرا می‌شنیدند، با من می‌گریستند؛ اما تو بی تفاوتی! چرا

به این عاشق دردمند رحم نمی‌کنی؟ چوپان هر روز در پایین قلعه حاضر می‌شد. شاهزاده‌خانم ابتدا توجهی به او نداشت. اما با گوش سپردن به آواز چوپان که مانند نغمه داود خوش بود، کم‌کم دلش نرم شد ... تا اینکه رودخانه طغیان کرد و مانع از آمدن و آواز خواندن چوپان در پای کوه دلدارش شد. شاهزاده‌خانم فرمان داد پلی را که در میان دره هویداست، بسازند که پل دختر نام دارد ( Dieulafoy, 1887: 72-75).

گویا درویش ادامه قصه پل را به مادام دیولافوا نگفته یا خانم دیولافوا آن را به قلم نیاورده است؛ اما بروگش که بیست سال پیش از آن از پل دختر میانه بازدید کرده بود، قصه را با نقل این نکته که پس از آنکه شاهزاده خانم برای کاستن از زحمت چوپان پلی بر روی قزل‌اوزن ساخت، عشق چوپان به دختر فروکش کرد، تکمیل می‌کند (Massé, 1938: 2/378; Brugsch, 1862: 184). حتی پیش از او، شاهزاده محمود میرزا قاجار، با صراحت بیشتر، داستان یکسانی را درباره پل دختر جایدِر (رود کشکان، لرستان) در سال ۱۲۴۲ هجری (۱۸۲۷م) نقل کرده است:

اما الوار لرستان در پیش خود هم حکایتی دارند، چون خالی از مزه و خنده نیست بیان می‌کنم. گویند که درین طرف رودخانه دختری بود و آن طرف رودخانه پسری. دخترک دل به آن پسر داشت و از سوز عشق خبر. پسر با دختر سر داشت و محبتی. در هر شبی چهل نوبت از این رودخانه گذشته، به آن طرف دختر رفته، طرفی بسته برمی‌گشت. مستمر در هر شبی چهل نوبت به در سیمین با هزار تمکین می‌زد. دختر را اشتها افزون بود؛ خواست به رنگی آب به کشتزار خود برد، غافل از آنکه رنگ بر آب است. بنای این پل را گذاشته که بی زحمت آب به خشکی رسد بارش. چون پل معهود تمام شد، پسر از پل گذشت، بیش از یک بار نتوانست کاری کرد. معلوم شد که خاصیت آن آب این بود؛ لگدی بر پل زده، پل را خراب کرده که خواص آب به جا باشد (محمود میرزا، ۲۰).

چنان‌که ادموندز نیز یادآور شده، این تیپ قصه در نواحی غرب و شمال غرب ایران رواج داشته است (Edmonds, 1934: 190-191).<sup>۱</sup>

داستان قلعه دختر میانه تنها قصه رایج درباره قلعه دخترها نبود. مادام دیولافوا در جای دیگری در مورد قلعه دختر تنگاب فیروزآباد داستانی نقل می‌کند که روایتی محلی از حکایت زال و رودابه است:

دختری درون قلعه است؛ قلعه دخترها و داستان‌هایشان \_\_\_\_\_ پدram جم

زال، پدر رستم، قهرمان همه داستان‌های ایرانی، روزی در هنگام شکار دختر جوان زیبایی را که رشک ماه شب چهارده بود، بر بالای برج قلعه‌ای دید. شاهزاده‌خانم که کسی جز دختر شاه کابل نبود، در آن قلعه زندانی بود. زال را دید و دل‌باخته او شد. پس از آنکه دو عاشق مدت طولانی از دور به هم نگریستند، این وضعیت افلاطونی را یکنواخت یافتند و به جست‌وجوی وسیله‌ای برای فرونشاندن آتش عشق خود برآمدند. اما بدون بال‌های عشق زال نمی‌توانست سودای بر شدن به نزد معشوقه‌اش را داشته باشد. زال ناامید از همه تلاش‌هایش چنان می‌گریست که آب جویباران از اشک او فزونی گرفت تا آنکه چاره هوشمندانه‌ای به ذهن دختر خطور کرد. او گیسوان بلندش را گشود و حلقه‌های خرمایی آن را به پای برج انداخت و به عاشق خود اجازه داد تا به یاری این نردبان شاعرانه از دیوارهای بلندی که او را زندانی خود کرده بود، بالا رود (Dieulafoy, 1887: 479-480).

بیان استهزاآمیز مادام دیولافوا نشان می‌دهد که داستان را باور نکردنی و نامعذب یافته است. فرصت شیرازی هم که درباره نام آن قلعه گفته «اینکه معروف به قلعه دختر گردیده از مستحذات است. دهاقین و صحرانشینان و اهالی دهات از این اسم‌ها می‌گذارند» (فرصت شیرازی، ۱۳۱۴ق: ۱۲۳)، نگاه مشابهی به این قبیل نام‌ها و داستان‌های رایج در میان مردم داشته است. کلنل بیت که در سال ۱۸۹۳م از نواحی غربی افغانستان می‌گذشت نیز به روایتی محلی اشاره می‌کند که قلعه دختر اسفزار (افغانستان) را به زال مربوط می‌کرد (Yate, 1900: 15-16).

درباره قلعه دختر بامیان (افغانستان) مردم محل قصه‌ای دیگر را روایت می‌کنند: سپاه چنگیزخان شهر بامیان (غلغله) را شهربندان کرد؛ اما در تصرف آن توفیقی نیافت. دختر نازپرورد حاکم شهر (جلال‌الدین منکبرنی) عاشق سرداری مغول شد و راز مقاومت طولانی شهر را فاش کرد. با بستن مجرای آبرسانی، ساکنان شهر وادار به تسلیم شدند. دختر به دست مغولان افتاد. او را در محمل پر قو نشانند و کاروان مغول به راه افتاد. بعد از مسافتی آه و ناله دختر برخاست. علت را جویا شدند. دختر گفت پر کاهی در میان پر قو موجب رنجش او شده است. چنگیزخان گفت این دختر که در خانه پدری در میان پر قو بزرگ شده است و پر کاهی او را آزار می‌دهد، به پدر خود خیانت کرد، به ما هم خیانت خواهد کرد. سزاوار است سنگسار شود. سپاه مغول او را

سنگ‌باران کرد (کهزاد، ۱۳۳۴: ۳۴-۳۵).<sup>۲</sup> کوه قلعه دشتستان (بوشهر) هم قصه مشابهی دارد: اینجا مقر فرمانروایی شاهی بود که دختری زیبا داشت. هنگامی که دشمن به قلعه حمله کرد، از گشودن آن عاجز ماند. دختر شاه دل به فرمانده دشمن باخت و به او پیام داد که با حفر دالانی در کمرکش کوه به چاه آب قلعه دست یابد. دختر در ازای این خدمت، خواهان ازدواج با فاتح قلعه شد. فرمانده دشمن دالانی کند و قلعه در اثر بی‌آبی و تشنگی تسلیم شد؛ اما فرمانده دوراندیش که از خیانت‌پیشگی دختر شاه بیمناک بود، از ازدواج با او سر باز زد و دستور داد دختر را به اسبی ببندند و در کوهستان بر خاک بکشند. این روایت محلی حتی وجه تسمیه روستاها و نواحی اطراف آن قلعه را شرح می‌دهد: گیس بلند او در جایی افتاد که به آن گیسکان می‌گویند. خون او در جایی ریخت که به آن خون می‌گویند. سینه او در جایی افتاد که نارستان نامیده می‌شود و قلم پای او نیز به گوشه‌ای افتاد که کلمه نام دارد. قصه مشابهی درباره قلعه مهرنگار دامغان روایت شده است. در اینجا مهر فرمانده سپاه مغول، و نگار دختر پادشاه قلعه است. باقی قصه همان است؛ حتی پاره‌های تن دختر وجه نام‌گذاری نواحی پیرامون قلعه شده است.<sup>۳</sup>

در هر سه قصه فوق، دختر ساکن در قلعه شخصیت محوری است و داستان حول ماجراهای او می‌چرخد. قصه نخست که درباره قلعه دختر میانه نقل شده، در نواحی شمال غرب و غرب ایران رواج دارد و گونه‌هایی از آن برای منشأ نام قلعه‌ها، پل‌ها یا بناهای دیگر نقل می‌شود. در کردستان درباره منشأ نام گوردخمه قیزقاپان و گوردخمه پسر و دختر (کردی: کور و کچ) که در نزدیکی هم قرار دارند، این قصه را نقل می‌کنند: در کور و کچ شاهزاده‌ای زندگی می‌کرد و دل‌باخته شاهزاده خانمی بود که آن سوی رود تابن در قیزقاپان سکونت داشت. او هر شب به دیدار شاهزاده خانم می‌رفت. شاهزاده خانم برای اینکه آمدوشد شاهزاده را آسان‌تر کند، پلی بر روی رود ساخت؛ اما هنگامی که نتیجه این کار عکس انتظار شاهزاده خانم شد، دستور داد پل را ویران کنند (Edmonds, 1934: 190-191).<sup>۴</sup>

قصه دوم که درباره قلعه دختر تنگاب فیروزآباد نقل شده، همان قصه آشنای زال و رودابه است (فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۸۶/۱-۲۰۵). در این قصه دختر ساکن در قلعه گیسوان خود



دختری درون قلعه است؛ قلعه دخترها و داستان‌هایشان \_\_\_\_\_ پدرام جم

را وسیلهٔ بالا آمدن دلباختهٔ خود از باروی قلعه می‌کند.<sup>۵</sup> بن‌مایهٔ گیسو در بسیاری از گونه‌های این قصه که پس از آن ثبت شده‌اند، دیده می‌شود. آشناترین صورت آن را برادران گریم با عنوان راپونزل ثبت کرده‌اند (۱۸۱۲م) که در طبقه‌بندی آرنه - تامپسون ذیل تیپ شمارهٔ ۳۱۰ قرار می‌گیرد (Aarne-Thompson, 1961: 101).

قصهٔ سوم که برای قلعه دختر بامیان نقل شده است، صورت دیگری از حکایتی است که مورخان مسلمان برای فتح الحضر نقل کرده‌اند. شاه ساسانی، بنا به روایتی شاپور اول (طبری، ۱۸۸۱-۱۸۸۲: ۸۲۷/۲-۸۳۰؛ ثعالبی، ۱۹۰۰: ۴۸۹-۴۹۲؛ ابن بلخی، ۱۹۲۱: ۶۱-۶۲؛ *مجمعل التواریخ*، ۱۳۱۸: ۶۳) و بنا به روایت دیگر شاپور دوم (دینوری، ۱۹۶۰: ۴۸-۴۹؛ *نهایه الأرب*، ۱۳۷۵: ۲۲۳-۲۲۴) الحضر را شهربندان کرد. دختر پادشاه الحضر از فراز باروی شهر شاپور را دید و دلباختهٔ او شد و در ازای ازدواج با وی، شهر را به شاپور تسلیم کرد. شب‌هنگام دختر در اثر رنجش ناشی از برگ موردی پنهان در بستر به خواب نرفت. شاپور که از ظرافت بی‌حد دختر به شگفت آمده بود، به نیکی‌های پیشین پدر برای دخترش آگاهی یافت و به وفاداری دختر به خود بیمناک شد و او را به سزای خیانتش رساند. در رواج و محبوبیت این قصه در سده‌های نخستین اسلامی تردیدی نیست.<sup>۶</sup>

در سرزمین‌هایی که در گذشته فرهنگ یونانی در آن‌ها انتشار داشت، گونهٔ دیگری از داستان دختر ساکن/محبوس در قلعه را می‌توان یافت که با نام برخی از بناها پیوند دارد: پادشاهی در خواب یا رؤیا، یا از طریق اخترشماران و طالع‌بینان از برجیده شدن سلطنت خود توسط فرزندزاده‌اش مطلع می‌شود. پادشاه برای برگرداندن تقدیر، دختر خود را در قلعه/برجی زندانی می‌کند؛ اما گریزی از سرنوشت نیست. ظاهراً قصه‌ای هم که در آن به پادشاه اعلام می‌شود که دخترش به دین تازه خواهد گروید و پادشاه برای ممانعت از این اتفاق، از معاشرت دختر با اجتماع جلوگیری می‌کند (قصهٔ سانتا باربارا)، صورت جدیدتری از همان قصه است و به مناطقی اختصاص دارد که مسیحیت جای دین کهن‌تر را گرفته است.

اهمیت تیپ اخیر از آن جهت است که کهن‌ترین نمونه‌های بن‌مایهٔ دختر درون قلعه به همین قصه مربوط است. داستان استواگس، شاه ماد، و دخترش، مندانا، که در آن، شاه پیش از زاده شدن نواده‌اش، کورش، با خوابی که خوابگزاران آن را فرمانروایی فرزند

دخترش به جای او تعبیر می‌کند و شاه را به احضار دختر آبستنش به هگمتانه و زیر نظر گرفتنش وامی‌دارند (هرودت. ۱. ۱۰۸. ۲)، اگرچه به صراحت به محل اقامت دختر اشاره نمی‌کند، اما احتمالاً صورتی از همان داستان است.<sup>۷</sup>

#### ۴. چهل دختران

نام گروه دیگری از آثار (قلعه، برج) یا عوارض جغرافیایی (کوه، غار، چشمه) با «چهل دختر/دختران» ترکیب شده است. قلعه‌هایی که به این نام موسوم‌اند، با سه گروه از قصه‌ها در ارتباطند: ۱. داستان کُک کوهزاد و دخترانی که در قلعه اسیر کرده است و قصه‌های مشابه آن؛ ۲. قصه ناپدید شدن یا خودکشی چهل دختر در قلعه؛ ۳. قصه چهل دختری که در قلعه‌ای سکونت دارند، لباس مردان می‌پوشند و به شکار و جنگ می‌روند. تنها قلعه‌های دو گروه اخیر هستند که ممکن است با نوعی قداست همراه باشند یا با بعضی آیین‌های مردمی (بخت‌گشایی، فرزندخواهی) پیوند داشته باشند.

قلعه چهل دختر اسیر کُک کوهزاد: کُک کوهزاد راهزنی بود که از نیاکان رستم باج می‌ستاند و زنان و دختران اعیان و بزرگان را در اسارت خود داشت. رستم قلعه او را گشود، کُک را کشت و دختران را آزاد کرد. قلعه چهل دختران کوه خواجه سیستان (Sykes, 1902: 379) و قلعه کُک کوهزاد و قلعه چهل دختران فراه (افغانستان) همگی نام خود را از داستان کُک کوهزاد گرفته‌اند. داستان کک کوهزاد تا حدود نیم‌سده پیش در میان عامه مردم نواحی گوناگون ایران شناخته شده بود (نک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۸۸/۱-۲۰۳، ۹۷/۲-۱۰۷، ۵۱-۵۰/۳، ۳۱۴-۳۲۶).<sup>۸</sup> قصه مشابهی درباره ارژنگ قلعه فشنک (طالقان) روایت می‌شود: «ارژنگ دیو چهل دختر از چهل پادشاه را در این قلعه به اسیری گرفته بود که بعدها به ازدواج همراهان رستم راضی شدند و در همان طالقان سکنی گزیدند» (پورکریم، ۱۳۴۱: ۱۸-۱۹).

چهل دختر که از برابر دشمنان می‌گریزند و به کوه/غار پناه می‌برند: چهل دختر از برابر دشمن می‌گریزند، در واپسین دم، به کوه/غار داخل و در آن برای همیشه پنهان می‌شوند یا خود را از صخره یا چاهی در کوه به پایین پرتاب می‌کنند. در قصه چهل دختر قائن (خراسان) دختران خود را به درون چاهی در فراز کوه انداختند. در قصه کوه

دختری درون قلعه است؛ قلعه دخترها و داستان‌هایشان \_\_\_\_\_ پدram جم

چهل دختران درگز (ترکی: قیرخ قیز) کوه دهان باز کرد و دختران در آن پنهان شدند (Yate, 1900: 163). قلعه چهل دختران نیکشهر (بلوچستان) (زند مقدم، ۱۳۷۸: ۵۵۹/۳-۵۶۰) و غار چهل دختران شاه لورا (چرمهین - اصفهان) هم داستان مشابهی دارند. در روایت دیگری که مردم فشندک درباره ارزنگ قلعه نقل کرده‌اند، دخترانی که برای جمع‌آوری سبزی صحرايي به کوه رفته بودند، گرفتار ارژنگ دیو شدند. در آن هنگام به درگاه خدا آه و زاری کردند و راه نجات خواستند تا زمین زیر پایشان شکافت و دختران در آن فرورفتند. مردم فشندک صخره «چل دختر کمر» در پای خرابه‌های ارزنگ را هم محل ناپدید شدن آن دختران می‌دانند (پورکریم، ۱۳۴۱: ۱۸-۱۹). اما در قصه کوه چهل دختران اُرژگان (افغانستان)، دختران با پریدن از بالای کوه به زندگی خود پایان می‌دهند. این بن‌مایه را در داستان فرود هم می‌توان دید. پس از مرگ فرود، زنان دژ پیش از رسیدن ایرانیان خود را از باره آن بر زمین زدند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶/۳-۵۷). داستان فرود بر قدیم بودن بن‌مایه خودکشی دختران صحنه می‌گذارد؛ اما احتمالاً بن‌مایه خودکشی، صورت جدیدتر بن‌مایه ناپدید شدن زنان/دختران است.

چهل دختر که در قلعه‌ای می‌زیند، لباس مردان به تن می‌کنند و به شکار می‌روند: قصه کاملاً متفاوتی درباره قلعه چهل دختر ایوانکی نقل شده است. شاهزاده خانمی همراه با ۳۹ دوشیزه دیگر در آن می‌زیست، لباس مردان می‌پوشید و به جنگ و شکار می‌رفت (Eastwick, 1864: 2/138). این اشاره کوتاه، امکان تشخیص صورت کامل داستان را نمی‌دهد؛ اما این بن‌مایه در پاره‌ای از داستان‌های عامیانه رایج در ایران و سرزمین‌های پیرامون آن دیده می‌شود. در داستان چهل دختر (حدیث الاربعین الجاریه) که در مجموعه‌ای با نام کتاب الحکایات العجیبه و الأخبار الغریبه (۱۹۵۶: ۱۰۵-۱۲۱) آمده است، ماجراه‌های شاهزاده‌ای ایرانی (ملکا من ملوک فارس) نقل می‌شود که قهرمانان آن نیز همچون بهرام و شاه زنان، نام‌های ایرانی دارند. در این حکایت، شاهزاده پس از رها شدن در بیابانی سوزان، به قلعه چهل دختر می‌رسد، در چهل شب متوالی با یک‌ایک آنان درمی‌آمیزد و همگی آنان را آبستن می‌کند.<sup>۹</sup> همین بن‌مایه را می‌توان در حکایت قلندر سوم از هزارویک‌شب نیز یافت. اما در اینجا چهل دختر یک‌به‌یک شاهزاده/قلندر را هر شب برای مدت یک سال پذیرا می‌شوند (Galland, 1806: 1/442-453). در

حکایتی رایج در میان ارامنه آسیای صغیر هم این بن‌مایه دیده می‌شود (Seklemian, 1898: 9-14): دختری که از نامزد خود جدا افتاده بود، دوشیزگان حرم شاه سرزمین دیگری را بر کشتی سوار کرد و به قلعه‌ای در ساحل سرزمین ناشناخته‌ای رسید که به چهل دزد تعلق داشت. دوشیزگان در آن قلعه چهل حجره با بسترهایی آراسته یافتند، از غذای آماده آنجا خوردند و در بسترها خفتند. نیمه‌شب که چهل دزد از شبیخون به قلعه خود بازگشتند، دختران با روی خوش آنان را در حجره‌های خود پذیرفتند. هنگامی که دزدان سلاح به کنار نهادند و به خواب رفتند، دختران شمشیر دزدان را به دست گرفتند و سر آنان را بردند. دختران صبح‌هنگام لباس دزدان را به تن کردند، سلاح آنان را برداشتند، بر اسب‌های آن‌ها سوار شدند و به سفر خود ادامه دادند (idem, 11-12).<sup>۱۰</sup>

به جز موارد بالا، شمار قابل توجهی از مکان‌ها (برج‌ها، کوشک‌ها، قلعه‌ها، کوه‌ها و...) حتی نام شخصیت زن قصه‌های رایج در میان مردم را بر خود دارند. قلعه دختر نوشیروان یا قلعه مهرنگار (دره خلم، شمال افغانستان) و طاقی که بر جدار کوهی در همان نزدیکی کنده شده است و نقش‌های رنگین بر دیواره خود دارد و به نام نگار شناخته می‌شود، همگی نام خود را از قصه عاشقانه امیر حمزه و مهرنگار، دختر انوشیروان، گرفته‌اند. امیر حمزه مهرنگار را بر بالای کوشک خود در باغ شاه نوشیروان دید و در دام عشق او گرفتار شد (قصه حمزه، ۱۳۴۷: ۱۰۱/۱-۱۰۵). محبوبیت این قصه سبب شده است که تنها با یکسانی یک جزء از نام برخی جاها با نام مهرنگار، بانی آن‌ها را مهرنگار داستان حمزه‌نامه بدانند. بنای مهرپادین، مهریجرده و مهرجرده (همگی در ناحیه یزد) را به مهرنگار نسبت داده‌اند (کاتب یزدی، ۱۳۸۶: ۳۸-۳۹؛ مستوفی بافقی، ۱۳۴۰: ۷۰۴-۷۰۵). میل آزاده (قصه بهرام و آزاده)، قصر گل‌اندام (قصه بهرام و گل‌اندام)،<sup>۱۱</sup> کوه بلقیس (قصه سلیمان و بلقیس)، سرای همای (قصه همای چهارآزاد) نمونه‌های دیگری از این قبیل جای‌نام‌ها هستند.

اما آن گروه از قصه‌ها که به طور عام با قلعه‌های دختر و قلعه‌های چهل دختران - بدون ذکر اسم خاص در اجزای نام خود - در ارتباطند، تیپ‌های زیر را شامل می‌شوند:

۱. به پادشاه اعلام می‌شود که نوه دختری وی باعث برچیده شدن حکمرانی‌اش می‌شود. پادشاه برای برگرداندن تقدیر، دختر خود را در قلعه/ برجی زندانی می‌کند.

دختری درون قلعه است؛ قلعه دخترها و داستان‌هایشان \_\_\_\_\_ پدرام جم

۲. دختر ساکن در قلعه، دلدادۀ مرد جوانی می‌شود. دلدادگی در نهایت به وصال می‌انجامد. دختر گیسوان خود را از فراز باروی قلعه/ روزن برج به پایین می‌اندازد و پسر را به جایگاه خود راه می‌دهد (قصۀ رودابه و زال؛ قصۀ قلعه دختر فیروزآباد/ قلعه دختر اسفزار).

۳. دختر پادشاه شهر/ قلعه‌ای که در محاصره سپاه دشمن قرار دارد، دلباخته فرمانده سپاه دشمن می‌شود و به شرط ازدواج با او راه گشودن قلعه را نشان می‌دهد. دختر در نهایت با دوراندیشی فرمانده فاتح، به سزای خیانت خود می‌رسد (قصۀ شاپور و دختر شاه الحضر؛ قصۀ قلعه دختر بامیان/ کوه قلعه دشتستان).

۴. دختری در این سوی رود و مرد جوان عاشقی در آن سوی رود زندگی می‌کنند. مرد جوان برای دیدار/ وصال یار شناکان هر روز/ شب خود را به آن سوی رود می‌رساند. دختر برای راحتی پسر، پلی بر رودخانه بنا می‌کند؛ اما گام زدن بر پل خشک و ترک آب سرد رود، آتش عشق پسر را خاموش می‌کند (قصۀ قلعه دختر میانه؛ گونه‌های مجاور آن همچون قلعه دخیل بوده است).

۵. چهل دختر در قلعه‌ای در اسارت راهزن/ دیوی هستند. پهلوان داستان راهزن/ دیو را می‌کشد و دختران را آزاد می‌کند.

۶. چهل دختر از برابر دشمنان می‌گریزند و به قلعه‌ای (اما عمدتاً کوه، چاه، غار) پناه می‌برند. در آخرین دم کوه/ زمین دهان باز می‌کند و دختران را در خود پناه می‌دهد یا دختران از بالای کوه/ قلعه خود را به پایین می‌اندازند.

۷. چهل دختر که لباس شکار و رزم بر تن می‌کنند، به شکار و جنگ می‌روند و در قلعه‌ای سکونت دارند. دختران با مرد قهرمان داستان/ دزدان می‌آمیزند.

## ۵. نتیجه

نام‌گذاری قلعه دخترها زمانی صورت گرفته که مدت‌ها از زمان بنای آن‌ها می‌گذشته و چه بسا در دوره‌ای اتفاق افتاده است که این قلعه‌ها متروکه شده بودند. در آن زمان نیروی خیال‌پردازی مردم به کار آمده و این قلعه‌ها (و نیز برخی بناها و مکان‌های

جغرافیایی) را صحنه وقوع داستان‌هایی قرار داده که به گنجینه فرهنگ و ادبیات عامه تعلق داشته‌اند. اگرچه بن‌مایه دختر درون قلعه به اسطوره‌ها و افسانه‌های دوران باستان بازمی‌گردد و امکان نام‌گذاری قلعه‌های متروکه به نام قلعه دختر (یا نامی به آن معنا) در دوران کهن منتفی نیست؛ اما از شواهد تاریخی چنین برمی‌آید که بیشتر قلعه دخترها در سده‌های اخیر چنین نامیده شده‌اند و این موضوع با متروکه شدن قلعه‌ها در ادوار اخیر بی‌ارتباط نیست. چنان‌که دیده می‌شود، نام‌گذاری با بهره‌گیری از داستان‌های عامیانه به قلعه‌ها محدود نیست. پل‌ها، گوردخمه‌ها، مغاره‌ها و حتی عوارض جغرافیایی نیز از گنجینه فرهنگ عامه بهره برده‌اند و اسامی کسان دیگری از همان قصه‌ها، همچون جوان دل‌داده و مادر نیز در نام‌گذاری جاها و بناهای دیگر به میان آمده‌اند. در مواردی نام قهرمان‌های قصه‌های عامیانه در جای نام‌ها دیده می‌شود.

با اینکه شمار نام بناهایی که در گویش‌ها و زبان‌های ایران با لفظ دختر یا برابری آن ترکیب شده‌اند کم نیست، تعداد قصه‌هایی که درباره آن‌ها ثبت شده، به نسبت اندک است؛ همان‌ها را هم اغلب غیرایرانیان نقل کرده‌اند. این قبیل قصه‌ها پسند طبع نویسندگان قدیم ایران نبود و آن‌ها را دور از ذائقه ادبی خود می‌یافتند. شاهزاده محمود میرزا قصه لُران درباره پل دختر را چون در نظرش «خالی از مزه و خنده» نبود و برای تفریح خوانندگان خود نقل کرد؛ و با این حال باید او را در نقل آن قصه یک استثنا دانست. این اظهار فرصت شیرازی درباره نام قلعه دختر فیروزآباد که «دهاقین و صحرانشینان و اهالی دهات از این اسم‌ها می‌گذارند»، گذشته از آنکه خاستگاه این نام‌گذاری‌ها را مشخص می‌کند، نگرش خواص دانش‌آموخته به فرهنگ عامه را نشان می‌دهد. در عصر جدید نیز گشایش چندانی در این وضعیت پدید نیامده است. مضامین بعضی از قصه‌ها با هنجارهای اخلاقی عصر تجدد سازگار به نظر نیامده‌اند و مضمون حذف، سرکوب و فراموشی شده‌اند. با تغییر شکل هویت جمعی و ظهور هویت‌های قومی جدید، حتی نویسندگان محلی نیز این داستان‌ها را در خور شأن و اعتبار مردم دیار خود نیافته‌اند و از ثبت و نقل آن‌ها روی برتافته‌اند. دست آخر آنکه با چاپ خاتون هفت قلعه در سال ۱۳۴۴ همراه با رشد گرایش به بازشناسی مضامین فرهنگ و تمدن ایران باستان در آثار تاریخی، این قبیل قصه‌ها در برابر روایت باستانی پاریزی، غیرعلمی

دختری درون قلعه است؛ قلعه دخترها و داستان‌هایشان \_\_\_\_\_ پدram جم

و مصداق توجیه عوام تلقی شده‌اند. پس از گذشت بیش از نیم‌قرن از رواج این نظر و بی‌ارج انگاشتن روایات و قصه‌های عامه، فرصت ثبت گونه‌هایی از این قصه شاید برای همیشه از میان رفته باشد.

قلعه دخترها ویژگی متمایزکننده‌ای نسبت به دیگر قلعه‌ها ندارند. آن‌ها و داستان‌های پیرامونشان را باید جدا از زیارتگاه‌های زنانه (زرتشتیان و مسلمانان) و داستان‌های مرتبط با آن‌ها در نظر آورد. چنان‌که آشکار است بن‌مایه دختر درون قلعه انتشار فرامنطقه‌ای دارد و تیپ‌هایی از قصه‌های مردمی با این بن‌مایه را می‌توان در سرزمین‌های بسیار دور از قلمروی فرهنگی ایران یافت. دور از انتظار نیست تحقیقات آینده نشان دهد که قلعه دخترهای سرزمین‌های دوردست را هم باید با همین قصه‌ها در ارتباط دانست.

پی‌نوشت‌ها

۱. همچین نک بن تان، اگوست (۱۳۵۴). *سفرنامه اگوست بن تان*. ترجمه منصوره نظام مافی اتحادیه. تهران: بی‌نا، ص ۷۷.

۲. برای نمونه‌های مشابه دیگر نک Wirth, 1894

۳. مقایسه کنید با قصه مهر و نگار که از دامغان ثبت شده است در: وکیلان، ۱۳۸۲: ۴۲۲.

۴. بن‌مایه عاشقی که هر شب با شنا خود را به معشوقه‌اش می‌رساند در اسطوره‌های یونانی هم یافت می‌شود: لئاندروس (Leandros) عاشقِ هرو (Hero) کاهنه معبد افرویدیت بود. لئاندروس در ابودوس (Abydos) در ساحل آسیایی تنگه داردانل سکونت داشت و هرو در برجی در سیستوس در ساحل اروپایی تنگه. لئاندروس هر شب با شنا خود را به هرو می‌رساند و هرو برای آن‌که لئاندروس راهش را بیابد، چراغی بر بالای برج می‌افروخت. طوفان یک شب زمستانی چراغ هرو را خاموش کرد. لئاندروس راهش را گم کرد و در دریا غرق شد. هرو که صبح فردا پیکر بی‌جان لئاندروس را دید، خود را از بالای برج به پایین انداخت (Musaeus, 1973: 344-420). این داستان برای برج دختر (Kız Kulesi) واقع در تنگه بوسفور بیان می‌شود.

۵. اما در *شاهنامه* زال اجازه رنجه کردن رودابه را به خود نمی‌دهد و به جای گرفتن گیسوان او، کمند خود را به کنگره قلعه می‌اندازد و از باروی آن بالا می‌رود

۶. بن‌مایه دختر خیانتکار در اسطوره‌های یونان کهن هم یافت می‌شود: سکولا (Skylia) دختر نیسوس (Nisos) شاه مگارا بود. مینوس، شاه کرت، مگارا را شهربندان کرد و در همان حین سکولا دلباخته وی شد. دختر طره موی ارغوانی پدر را که آسیب‌ناپذیرش کرده بود، برید و در پی آن مینوس بر مگارا دست یافت. مینوس اندیشید دختری که به پدرش خیانت کرده است، به کس دیگر رحم نخواهد داشت. او را به سکان کشتی بست و به دنبال خود در دریا کشید. کُمایثو (Komaiitho) دختر پترلائوس (Pterelaos) شاه تافوس که

دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه \_\_\_\_\_ سال ۷، شماره ۲۶، خرداد و تیر ۱۳۹۸

عاشق امفیترئون (Amphitryon) شاه سپاه مهاجم شده بود، به نحو مشابه با بریدن طره موی زرینی که پدر را فناپذیر کرده بود، به پدر خیانت کرد و موجب سقوط شهر شد. پیسیدکه (Peisidike) دختر شاه شهر مئومنا (Methymna) از فراز دیوارهای شهر اخیلیوس (Akhilleus) را دید و عاشق او شد و شهر را در قبال همسری اخیلیوس به او واگذار کرد. اما اخیلیوس از کار دختر بیزاری یافت و به سربازانش فرمود تا دختر را سنگسار کنند. لیوکوفروئه (Leukophrye) دختر ماندرولولوتوس (Mandrolytos) هم دلباخته لیوکیپوس (Leukippos) شد و شهر را به دشمنان پدر تسلیم کرد (اوید. مسخها. ۸. ۱-۱۵۱؛ پارتیبوس. مصائب عاشقانه. ۵، ۲۱ و قطعه ۲۰؛ آپلودوروس. کتابخانه. ۲، ۴، ۷، ۳، ۱۵، ۸).

۷. الکساندر دوما درباره برج دختر باکو این داستان را نقل کرده است: یکی از خان‌های باکو عاشق دخترش شد. دختر از برآوردن خواهش پدر سر باز زد؛ اما هنگامی که بر اثر اصرار او درمانده شد، شرط تسلیم شدن خود را ساختن بلندترین و مستحکم‌ترین برج شهر قرار داد. دختر در هر مرحله از ساخت برج ارتفاع آن را کافی نیافت و سازندگان را به افزودن طبقات ناگزیر کرد. بنای برج که به انجام رسید، دختر به بالای آن رفت و خود را از فراز برج به پایین انداخت (Dumas, 1859: 22-24). اورسول در اعتبار و صحت این داستان ابراز تردید کرده و آن را از جعلیات الکساندر دوما دانسته که به دهان مردم باکو راه یافته است (Orsolle, 1885: 136-137). اما جکسون که آن داستان را همراه با داستان‌های دیگر از زبان راهنمای محلی شنیده، درستی آن را به اندازه داستان‌های دیگر محتمل دانسته و احتمال جعل دوما را رد کرده است (Jackson, 1911: 36-37).

۸. اگرچه در روایت مکتوب داستان کک کوهزاد به «کنیزان مه‌روی» و «کنیزان مانند تابنده ماه» اشاره می‌شود (نک شاهنامه، چاپ کلکته، جلد ۴، صص ۲۱۴۹، ۲۱۵۵)، اما بن‌مایه آزاد کردن دختران اسیر به‌خصوص در روایت‌های عامیانه آن داستان نمود دارد. از داستان کک کوهزاد نه تنها برای نام‌گذاری جاهای گوناگون بهره برده‌اند، بلکه به طریق عکس، برخی جای‌نام‌های مستقل را به داستان وارد کرده‌اند و برای وجه تسمیه آنها تغییراتی در داستان کک پدید آورده‌اند؛ برای مثال دره هاشم دیو (کهگیلویه و بویراحمد) که به هاشم نامی از همراهان کک کوهزاد منسوب کرده‌اند؛ نک انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۹۸.

۹. برای بن‌مایه قلعه/قصر و چهل دختر و موارد دیگر آن نک Spies, 1961: 3-4

۱۰. یکی از حکایت‌های چهل طوطی (۱۳۴۶ق: ۸-۱۱) شباهت انکارناپذیری به این حکایت ارمنی دارد. در حکایت چهل طوطی دختری که از نامزد خود جدا افتاده، در مسیر اتفاقات، زنان حرم سلطان سرزمینی دیگر را با خود سوار بر کشتی می‌کند. اما در این حکایت بن‌مایه قلعه دیده نمی‌شود.

۱۱. برای قصه بهرام و گل‌اندام نک محجوب، ۱۳۸۶: ۵۷۳-۵۹۲.

## منابع

- ابن بلخی (۱۹۲۱). *فارس‌نامه*. به تصحیح گای لیسترنج و رینولد الن نیکلسون. کمبریج: مطبعة دارالفنون کمبریج.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۹). *فردوسی‌نامه*. تهران: علمی.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۴۴). *خاتون هفت قلعه*. تهران: کتابفروشی دهخدا.



دختری درون قلعه است؛ قلعه دخترها و داستان‌هایشان \_\_\_\_\_ پدram جم

- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی. به تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. تهران: سخن.
- پورکریم، هوشنگ (۱۳۴۱). فشندک. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد (۱۹۰۰). غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم. چاپ زوتنبرگ. پاریس: چاپخانه ملی.
- چهل طوطی (۱۳۴۶ق). بمبئی: مطبع مظفری.
- خنجی اصفهانی، فضل‌الله روزبهان (۱۳۸۲). تاریخ عالم‌آرای امینی. به تصحیح محمداکبر عشیق. تهران: میراث مکتوب.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۹۶۰). اخبار الطوال. به تصحیح عبدالمنعم عامر و جمال‌الدین الشیال. قاهره: دار احیاء الکتب العربی.
- زمانی، عباس (۱۳۵۰). «قلعه دختر شوراب گناباد». بررسی‌های تاریخی. س ۶ ش ۳۳. صص ۳۸۷-۴۰۴.
- زند مقدم، محمود (۱۳۷۸). حکایت بلوچ. ج ۳ تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۸۸۱-۱۸۸۲). تاریخ الرسل و الملوک. به تصحیح دوخویه. لیدن: بریل.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳). شاهنامه. به تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فرصت شیرازی، محمدنصیر (۱۳۱۴ق). آثار عجم. بمبئی: مطبع ناصری.
- قصه حمزه (حمزنامه) (۱۳۴۷). به کوشش جعفر شعار. تهران: دانشگاه تهران.
- کاتب یزدی، احمد بن حسین (۱۳۸۶). تاریخ جدید یزد. به کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.
- کتاب الحکایات العجیبه و الأخبار الغربیه (۱۹۵۶). چاپ هانس ویر. ویسبادن: فرانتس اشتاینر.
- کهزاد، احمدعلی (۱۳۳۴). رهنمای بامیان. کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
- مجمل التواریخ و القصص (۱۳۱۸). به تصحیح ملک‌الشعراء بهار. تهران: کلاله خاور.
- محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۶). ادبیات عامیانه ایران، مجموعه مقالات درباره افسانه‌ها و آداب و رسوم مردم ایران. به کوشش حسن ذوالفقاری. ج ۳. تهران: چشمه.
- محمود میرزا بن فتحعلی شاه قاجار. مقصود جهان. نسخه‌های خطی شماره ۱۴۲۰۵ و ۴۰۱۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- مستوفی بافقی، محمد مفید (۱۳۴۰). جامع مفیدی. به کوشش ایرج افشار. تهران: کتابفروشی اسدی.
- نهاییه الأرب فی اخبار الفرس و العرب (۱۳۷۵). به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- وکیلان، سید احمد (۱۳۸۲). *قصه‌های مردم*. تهران: مرکز.

- Aarne, A. & S. Thompson, (1961). *The Types of the Folktale: A Classification and Bibliography: Antti Aarne's Verzeichnis der Märchentypen*. second revision. Helsinki: Academia Scientiarum Fennica.
- Bellew, W. H. (1874). *From the Indus to the Tigris: A Narrative of a Journey through the Countries of Balochistan, Afghanistan, Khorassan and Iran in 1872*. London: Trübner & Co.
- Boyce, M. (1967). "Bībī Shahrībānū and the Lady of Pārs". *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*. Vol. 30. No. 1. pp. 30–44.
- Boyce, M. (1989). "Anāhīd, i. Ardwīsūr Anāhīd". *Encyclopædia Iranica* I. pp. 1003–1006.
- Brugsch, H. K. (1862). *Reise der K. Preussischen Gesandtschaft nach Persien: 1860 und 1861*. Bd. 1 Leipzig: J. C. Hinrichs'sche Buchhandlung.
- Coates, Richard (2006). "Maiden Castle, Geoffrey of Monmouth and Hārūn al-Rashīd". *Nomina*. vol. 29. pp. 5–60.
- Dieulafoy, J. (1887). *La Perse, la Chaldée et la Susiane: relation de voyage*. Paris: Hachette.
- Dumas, A. (1859). *Le Caucase: nouvelles impressions de voyage II*. Bruxelles: Jules Hetzel et Compagnie.
- Eastwick, E. B. (1864). *Journal of a Diplomat's Three Years' Residence in Persia*. London: Smith, Elder and Co.
- Edmonds, C. J. (1934). "A Tomb in Kurdistan." *Iraq*. Vol. 1. No. 2. pp. 183–192.
- Galland, A. (1806). *Les mille et une nuits, contes arabes*. Paris: Le Normant.
- Jackson, A. V. Williams (1911). *From Constantinople to the Home of Omar Khayyam: Travels in Transcaucasia and Northern Persia for Historic and Literary Research*. New York: Macmillan.
- Massé, H. (1938). *Croyances et coutumes persanes: suivies de contes et chansons populaires*. Paris: Librairie Orientale et Américaine.
- Morier, J. (1818). *A Second Journey through Persia, Armenia and Asia Minor to Constantinople: between the years 1810–1816*. London: Longman.
- Musaeus (1973). "Hero and Leander". *Callimachus: Aetia, Iambi, Hecale and Other Fragments; Musaeus: Hero and Leander*. ed. & tr. C.A. Trypanis, Thomas Gelzer and Cedric H. Whitman. Loeb Classical Library 421. Cambridge, MA.: Harvard University Press.
- Orsolle, E. (1885). *Le Caucase et la Perse*. Paris: E. Plon, Nourrit et cie.
- Seklemian, A. G. (1898). *The Golden Maiden, and other folk tales and fairy stories told in Armenia*. Cleveland and New York: Helman-Taylor Co.

دختري درون قلعه است؛ قلعه دخترها و داستان‌هايشان ..... پدram جم

- Spies, O. (1961). "Das Märchen von den vierzig Mädchen". *Fabula* vol. 4, pp. 1–19.
- Sykes, P. M. (1902). *Ten Thousand Miles in Persia; or, Eight Years in Irán*. London: John Murray.
- Wirth, A. (1894). "The Tale of King's Daughter in the Besieged Town". *American Anthropologist*, Vol. 7. No. 4. pp. 367–372.
- Yate, Ch. E. (1900). *Khurasan and Sistan*. Edinburgh and London: William Blackwood and Sons.

## A daughter is in the castle; daughters and their stories

Pedram Jam<sup>1</sup> \*

1. Assistant professor of history – Ferdowsi University – Mashhad -Iran

Received: 3/03/2019

Accepted: 6/04/2019

### Abstract

Some castles are called daughters' castle. There are two main points about the reasons to choose this name. First, because of the difficulty of access and the impossibility of siege, they are called like this. In addition, this name indicates the attribution of these places in ancient times to ancient goddesses such as Anahita. The recent commentary on the tendency of contemporary Iranians to recognize ancient themes in monuments and works of art have become relatively popular and have thus influenced the identification of the origin of some sacred places, such as the sanctuaries of Zoroastrian mosques and Muslim. This article assesses the historical validity of these two points of view and suggests that this designation is not related to the complication of the claimed castles or the ancient Iranian religion. This article shows that the denomination of these castles is as a result of the people's fantasy and uses the treasure of folk tales. Their common theme is the presence of a girl in the castle. The types of folk tales associated with the naming of the castles of girls are presented in this article.

**Keywords:** Daughters' castle; Iranian castles; Anahita; folk tales; popular culture; forty daughters.

---

\*Corresponding Author's E-mail: jam1977@ferdowsi.um.ac.ir